

# سفر بر بال‌های توهم

نگاهی فشرده بر دفترهای «بر بال‌های

آرزو» نوشته‌ی نقی حمیدیان

تدوین‌های  
تدوین‌های

یوسف کهن



## معرفی

تا به امروز مطالب زیادی پیرامون افتوخیزها و سوخت‌وسازهای درونی جنبش موسوم به چریکی مارکسیستی در ایران، به‌ویژه سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران (سچفخا)<sup>۱</sup> منتشر شده‌اند که عموماً بر روایات، حکایات و خاطرات شخصی استوارند. دلیلش هم روشن است، ملزومات زندگی چریکی و رعایت اصول امنیتی اجازه نمی‌داد تا خیلی از مباحثات و رخ‌دادها – آن‌گونه که طرح شدند و یا به‌وقوع پیوستند – ثبت و حفظ گردند. ضربات متعدد رژیم‌های سیاسی بر پیکر این جنبش و نیز انشعابات و اختلافات متعدد درون‌گروهی نیز سبب شدند تا بسیاری از اسناد درون‌تشکیلاتی نابود شوند و یا مورد سانسور قرار گیرند و یا اصلاً نشر و پخش نشوند!<sup>۲</sup>

خاطرات سیاسی نقی حمیدیان (ن.ح) نسخه‌ی جدیدی از این سلسله روایت‌پردازی‌هاست که تمرکزش را بر سازمان فدائیان (اکثریت) گذاشته است. جلد اول، در سپتامبر ۲۰۰۴ در ۴۲۴ صفحه و بعدتر با اصلاحاتی در فوریه ۲۰۱۲، به‌صورت نسخه‌ی اینترنتی در ۵۲۵ صفحه منتشر شد. این مجلد از روی کرد ن.ح به سیاست (۱۳۴۶) تا زمزمه‌ی سفر او و رفقاییش به شوروی (۱۳۶۲) را دربرمی‌گیرد. پیش‌تر به همین قلم نقدی بر این کتاب با عنوان «نگاهی به سفر با بال‌های آرزو» نگاشته شد که در دفتر ۲۹ نگاه (ص ۱۰۸) به چاپ رسید.

در سال ۲۰۲۳، جلد دوم با عنوان «بر بال‌های آرزو، دفتر دوم، مهاجرت رهبران و بخشی از اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به اتحاد شوروی سابق» منتشر شد (حدود ۷۰۰ صفحه، نشر باران) که به تشریح تجربیات سفر ن.ا به شوروی سابق و به روندی که به پناه‌بردن او و رفقاییش به «آغوش امپریالیسم»<sup>۳</sup> انجامید، اختصاص دارد. جلد سوم نیز قرار است به‌زودی منتشر شود.

نوشتار حاضر این مجموعه‌ی دوجلدی را توأمان مورد بررسی قرار می‌دهد بی‌آن‌که خواننده را از خواندن نقد تفصیلی جلد اول بی‌نیاز کند.

## مقدمه

از توهمی به توهم دیگر

قبل از هر چیز به این پرسش بپردازیم که پرداختن به تاریخ جنبش موسوم به چریکی مارکسیستی، آن‌هم در شرایط جهانی حاضر - که نه از این سنت مبارزاتی خبری هست و نه علاقه‌ای به آن در نسل جوان ایران دیده می‌شود - چه ارزشی دارد؟ و چه ضرورتی نقد و بررسی خاطرات سیاسی ن.ح را ایجاد می‌کند؟ در پاسخ خاطر نشان می‌شود که ایران طی ۱۲۰ سال گذشته سه تحول عظیم اجتماعی را از سر گذرانده<sup>۴</sup> و طی چهار دهه‌ی گذشته مبارزات گسترده‌ای را به‌منظور برچیدن بساط حاضر و بنای جامعه‌ای در خور شأن انسانیش پی‌گیرانه دنبال کرده است. شیوه و ابزاری که به‌منظور پیش‌برد مبارزه‌ی تاکتونی برگزیده تاندازه‌ای متأثر از نتایج خوب یا بد مبارزاتی نسل‌های پیشین است.

جنبش چریکی مارکسیستی جزو آن سنت‌های مبارزاتی است که در دهه‌های گذشته در بین انقلابیون جهان - و به‌خصوص ایران - از محبوبیت زیادی برخوردار بود. اما به‌دلایلی که موضوع بحث این نوشتار نیست این جایگاه را هم در ایران و هم در سایر نقاط جهان از دست داد.

شکست جهانی مشی چریکی - که نخله‌ای ابداعی از آموزه‌های مارکس بود - در اثر دوجلدی ن.ح، هم‌سان با شکست تاریخی راه‌کار مبارزاتی سوسیالیستی و نفی بنیان‌های نظری مارکسی فرض گرفته می‌شود! او نه تنها - به غلط - سچفخا و سازمان فدائیان (اکثریت) را یک تشکیلات مارکسیستی معرفی می‌کند، بلکه علت بسیاری از کج‌روی‌ها و شکست‌های این سازمان را به پای مارکسیسم، نگرش طبقاتی، خصلت انقلابی‌گری و خلاصه به پای کلیت جنبش چپ و سوسیالیستی می‌نویسد.<sup>۵</sup> بعد هم این پیام را به نسل جوان می‌دهد: آزموده را آزمودن خطاست! پس دور نگرش مارکسی نچرخید و در عوض به آستان لیبرال دموکراسی و رفرمیسم دخیل ببندید!

در ردّ این ادعاها، در نقد جلد اول خاطرات ن.ح به اندازه‌ی کافی نوشته شده که نیازی به تکرارشان نیست.

به این معنی، نقد و بررسی خاطرات ن.ح، در واقع بهانه‌ای برای بازخوانی، بازاندیشی و بازنگری بر نظریات و اقدامات گرایش‌های سوسیالیسم‌های غیرانقلابی -

کارگری است. در جریان همین نقد و بررسی‌هاست که سوسیالیسم انقلابی قادر می‌شود تا نقاط افتراق خود را با «سوسیالیسم خرده‌بورژوایی» و «سوسیالیسم بورژوایی» تدقیق کند و صفوف اردوی کار را بر علیه سرمایه متحدتر سازد.

می‌توان انتظار داشت که در روندهای انقلابی آتی نیز جریان‌ها و گرایش‌های مشابه، با تمسک به شعارهای چپ و انقلابی به میدان بیایند و باردیگر سنگ «خلق» و «توده» را به سینه بکوبند و هم‌صدا با ضدانقلاب، خواهان ابقای عقب‌مانده‌ترین مناسبات اجتماعی شوند! شرط گزیده‌نشدن دگرباره از این سوراخ، کسب شناخت بیشتر و بهتر چنین گرایش‌هایی است.

بر همین اساس مخاطب این نوشتار نه ن.ح و رفقاییش بلکه اردوی کار است که با تمام قوا می‌کوشد تا از نزاع کار-سرمایه پیروز و سرافراز بیرون آید. در این زمینه، پلمیک سیاسی با آنانی که منافع طبقاتی متفاوتی را جستجو می‌کنند، نه ضرورت دارد و نه سود.

## درباره‌ی نویسنده

در مجموعه‌ی دو جلدی، ن.ح راوی نوع‌دوست، صمیمی و عدالت‌خواهی معرفی می‌شود که از سر صداقت و با آرزوی بهبود اوضاع جامعه‌اش به سیاست روی می‌آورد اما به دلیل انتخاب نادرست مارکسیسم-لنینیسم و مشی چریکی نه‌تنها خدمتی به جامعه‌اش نمی‌کند بلکه به پس‌رفت آن یاری می‌رساند و در این راه، متحمل پرداخت هزینه‌های سنگینی هم می‌شود.<sup>۶</sup> پس خود را محق می‌داند تا از موضع حق‌به‌جانب، تیغ حمله‌اش را علیه افراد و جریان‌اتی تیز کند که علیه تداوم حاکمیت سرمایه و اقتدار ارتجاع جنگیدند و می‌جنگند. چنان‌که حتی مدعی می‌شود که اگر مواضع سازمان اکثریت در سال‌های پس از قیام ۵۷ غلط بود، بدان معنا نبوده و نیست که سیاست تدافعی یا تعرضی دیگران درست بود! تأثیر مخرب سیاست حمایتی اکثریت، چه بسا در مقایسه با تأثیر منفی سیاست تدافعی/تعرضی سایر گروه‌ها، «هیچ» بود!<sup>۷</sup>

اما ادعاها و اظهارات ن.ح تا چه حد قابل اعتماد و اتکاست؟

از توهمی به توهم دیگر

خیلی از روایات و حکایات ن.ح از دهه‌ی پیش از قیام ۵۷ چندان قابل اتکا نیست. او مدعی است که «تقریباً همه‌ی این کتاب مفصل، از حفظ و از خاطره»ی او و دوستانش نقل شده‌اند.<sup>۸</sup> اما هر خواننده‌ی نکته‌سنجی خیلی زود درمی‌یابد که چنین ادعایی صحت ندارد. ن.ح متولد ۱۳۲۲ است که در سال ۱۳۴۶ به «گروه جنگل» پیوست و در ۱۰ شهریور ۱۳۵۰ دستگیر و در ۳ آذر ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد. یعنی بلافاصله پس از تشکیل سچفخا (اواخر فروردین ۱۳۵۰) به زندان افتاد و نتیجتاً در هیچ‌یک از تصمیم‌ها و فعالیت‌های سازمان - تا قیام ۵۷ - نقش و دخالتی نداشت. پس آنچه که از این دوره نقل می‌کند، عموماً شنیده‌ها و خواننده‌های دست‌چندمی هستند که توسط او گردآوری شده‌اند. مثلاً ن.ح خبر حمله‌ی مسلحانه به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) را در روزنامه می‌خواند و از آن کاملاً بی‌اطلاع است<sup>۹</sup> اما در جلد اول کتابش با چنان دقتی ماجرا را توصیف می‌کند تو گویی در قلب ماجرا حضور داشته‌است!<sup>۱۰</sup> جالب‌تر این‌که امانت‌داری هم نمی‌کند و منابع و مآخذ اطلاعاتش را نمی‌آورد!

نمونه‌ی دیگر، شرحی است که بر ماجرای به‌دام افتادن تیم شناسایی عملیات سیاهکل نوشته است. در اینجا هم با چنان آب‌وتابی به توصیف جزئیات واقعه می‌پردازد که گویی شخصاً در آن مشارکت داشته‌است!<sup>۱۱</sup> حال آن‌که ابداً به این ماجرا ربطی نداشته و روایات دیگران را سرهم‌بندی کرده‌است؛ باز بی‌آن‌که منبع و مآخذی ارائه دهد!

به شیوه‌ی مشابه، او راجع به افرادی قلم‌فرسایی می‌کند که حتی ملاقات‌شان نکرده و خاطره‌ی شخصی از آنان ندارد! برای نمونه یک فصل از جلد اول را به بیژن جزنی اختصاص می‌دهد (صفحات ۱۵۶-۱۶۰) که تماماً بر خواننده‌ها، شنیده‌ها و قضاوت‌های شخصی او متکی هستند.<sup>۱۲</sup> همین کار را درباره‌ی سایر اشخاص - از جمله حمید اشرف، امیر پرویز پویان، مسعود احمدزاده و دیگران - انجام می‌دهد؛ باز بدون ذکر منابع و مآخذش!

روایات دوره‌ی پس از قیام ۵۷ ن.ح نیز - که به حضور ۱۲ ساله‌ی او در رهبری سازمان فدائیان (اکثریت) مربوط می‌شود<sup>۱۳</sup> - خالی از ایراد نیستند؛ چرا که وقایع

تاریخی به میل و اراده‌ی او دستچین، کمرنگ یا پررنگ شده؛ با مشغله‌های ذهنی، دغدغه‌های احساسی، آرزوها، رؤیاهای دیروز و امروز مخلوط گشته و خلاصه با پُرگویی و روده‌درازی در پبله‌ای از روایات شفاهی، نقل‌قول‌ها - آن‌هم از جانب افراد بی‌نام و نشان!<sup>۱۴</sup> - به قلم آورده شده‌اند.

## حضور در رهبری سازمان فدائیان (اکثریت)

ن.ح پس از آزادی از زندان و پیروزی قیام به سچفخا پیوست و متوجه شد که مهم‌ترین مسئله‌ی اکثریت رفقایش اتخاذ سیاست و موضعی نسبت به روحانیون و حاکمان جدید است.<sup>۱۵</sup> «از سوی سازمان... آمادگی برای همکاری وجود داشت.»<sup>۱۶</sup> «روندی که سازمان از فردای قیام طی کرد ... به‌طورکلی، روندی آشتی‌جویانه و نزدیک‌شونده نسبت به روحانیون سنتی به رهبری آیت‌الله خمینی بود.»<sup>۱۷</sup>

در چهارشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، نشریه‌ی «کار، ارگان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران»، در مقاله‌ای تحت عنوان «برای مقابله با امپریالیسم امریکا، اتحاد همه‌ی زحمتکشان یک ضرورت تاریخی است» نوشت:

*«واقعیت این است که آیت‌الله خمینی رهبری مبارزه با امپریالیسم را همچنان در دست دارد... ما موظفیم عناصر جنگ‌افروز حکومت و چه آنها که با چپ‌روی‌ها و حرکات آنارشیستی خود بزرگ‌ترین خیانت‌ها را به جنبش ضدامپریالیستی خلق ما روا می‌دارند... افشا کنیم.»<sup>۱۸</sup>*

پیامد این سیاست، جدایی گروه موسوم به اقلیت (خرداد ۱۳۵۹) بود که پس از انشعاب «چریک‌های فدایی خلق ایران» موسوم به شاخه اشرف دهقانی (۱۳۵۸) صورت گرفت. رهبری سازمان، «بلافاصله بعد از انشعاب، نام سازمان را با حذف کلمه چریک و افزودن کلمه (اکثریت) به آن، اصلاح کرد... و اکثریت، در برخورد با مسایل کشور، گام‌به‌گام به جناح ولایت فقیه نزدیک شد.»<sup>۱۹</sup>

و از این‌جاست که نزدیکی سازمان (اکثریت) به حزب توده سرعت می‌گیرد و تحرکات متحدانه‌ی آنها برای تثبیت پایه‌های رژیم جدید آغاز می‌شود:

*«... از نظر سازمان، ارتش همواره کانون خطر بود. در عوض، سپاه پاسداران... با وجود سرکوبگری و موضع ضدآزادی‌های سیاسی‌اش، از وجهه‌ی مردمی و*

از توهمی به توهم دیگر

ضدامپریالیستی برخوردار بود... از نظر سازمان، تقویت سپاه پاسداران برای دفاع از انقلاب و میهن و برای خنثی ساختن نقش و وزنه‌ی یگانه‌ی ارتش در راستای تعمیق انقلاب و تضعیف گرایشات لیبرالی قرار داشت. از این روی، شعار "سپاه پاسداران باید به سلاح سنگین مجهز شود" را ارائه کرد.<sup>۲۰</sup>

در این دوران، ن.ح خود را با مواضع حزب توده نزدیک‌تر می‌یابد و در پی وحدت با این حزب برمی‌آید؛<sup>۲۱</sup> یعنی راهی را برمی‌گزیند که نه بخش سکولار و مترقی هوادار سازمان بلکه بخش‌های سنتی‌تر آن اتخاذ کرد.<sup>۲۲</sup>

«پس از انقلاب ۵۷، بخش عمده‌ی فدائیان خلق که در سازمان اکثریت متشکل بودند، به دلیل درماندگی سیاسی و نظری، ناتوان از فهم درست تناقضات انقلاب ایران و تعیین یک مشی سیاسی پایدار، مرحله به مرحله به مواضع حزب توده نزدیک شدند و سرانجام مانند حزب توده سیاست و مبانی نظری اتحاد شوروی و راه رشد غیرسرمایه‌داری را پذیرفتند. در این روند بود که من هم مانند شماری از رفقای کمیته مرکزی... به این گمان نادرست رسیدم که حزب توده از کارپایه‌های سیاسی-نظری معتبر و استواری برخوردار است... و در کنار موافقان وحدت با حزب توده قرار گرفتم.»<sup>۲۳</sup>

اما جالب این‌جاست که حزب توده از پیشنهاد وحدت سازمان (اکثریت) استقبال نمی‌کند.<sup>۲۴</sup>

توضیحات یا توجیهات ن.ح برای کج‌روی‌ها، اشتباهات و انحرافات سیاسی سازمان اکثریت نکات تازه‌ای دربر ندارد. او نیز همانند رفقای پیشین خود، خطاهای<sup>۲۵</sup> رهبری را با عدم حضور کادرهای سیاسی آگاه و توانا در سازمان،<sup>۲۶</sup> ناآگاهی (یا کم‌آگاهی)،<sup>۲۷</sup> بی‌تجربه‌گی (یا کم تجربه‌گی) سیاسی،<sup>۲۸</sup> تعصب و خشک‌اندیشی،<sup>۲۹</sup> غرق بودن در فرمول‌های نظریه‌ی طبقاتی،<sup>۳۰</sup> روی‌کرد به انقلابی‌گری<sup>۳۱</sup> و جهان‌بینی مارکسیستی،<sup>۳۲</sup> عمده کردن مبارزه‌ی ضدامپریالیستی،<sup>۳۴</sup> اجتناب از درگیری با اعتقادات مذهبی مردم،<sup>۳۵</sup> ملاحظه‌ی قاطعیت رژیم در مجازات مقامات رژیم سابق و کلان‌سرمایه‌داران<sup>۳۶</sup> و قاطعیت «خط امام» علیه دولت لیبرالیستی بازارگان و تدبیر رژیم برای تشکیل سپاه پاسداران و کمیته<sup>۳۷</sup> و ... خلاصه فریب‌کاری (زرنگی) ملایان<sup>۳۸</sup> و غیره ذکر می‌کند.

به این معنی ن.ح تلاش می‌کند تا از سازمان اکثریت «ابهام» و «اتهام» زدایی کند. او جز خطاهای «بی‌ثمر» و اشتباهات «ناخواسته»ی رهبری سازمان، تقصیر چندانی را متوجه آن نمی‌کند؛ در عوض، تیغ حمله را علیه افراد و جریاناتی تیز می‌کند که علیه تجاوزات نوحاکمان ایستادند و حتی به مبارزه‌ی تدافعی و قهرآمیز متوسل شدند.<sup>۳۹</sup> بعد هم ن.ح به رد اتهاماتی که به سازمان (اکثریت) نسبت داده شده، می‌پردازد.<sup>۴۰</sup> و مدعی می‌شود اسنادی که در این رابطه از نشریه «کار» - یعنی ارگان رسمی آن سازمان - نقل می‌شوند، فاقد اعتبار هستند؛ زیرا مواضع تبلیغاتی و انتشاراتی را نباید با تصمیمات تشکیلاتی یکسان گرفت!! آن دسته از اسناد هم که از مصاحبه‌ها، مقالات و اظهارنظرهای رهبران منتخب سازمان فداییان نقل می‌شوند، فاقد استنادند؛ چون بین تصمیمات سیاسی و عملی رهبری و تصمیمات تشکیلاتی تفاوت هست!! سایر اسناد هم بالکل از درجه اعتبار ساقط هستند؛ چرا که در شرایط اختناق نوشته شده‌اند و یا ناشی از «ملاحظات سیاسی، مانورهای حرفه‌ای تبلیغاتی و ژورنالیستی، مصلحت‌های نادلخواه و تحمیلی» بوده‌اند!<sup>۴۱</sup>

بعد هم، (ن.ح) نظر خواننده اش را به «انتقاد از خود»های سازمان (اکثریت) در سال‌های بعد ارجاع می‌دهد و مدعی می‌شود که انتقادات جدی سازمان از سیاست‌های پیشین‌اش در چنان سطح پیشرفته و ترقی‌خواهانه‌ای صورت گرفته که در تاریخ ایران کم سابقه بوده است؛<sup>۴۲</sup> مضاف بر این که، سازمان با نفی مبارزه‌ی چریکی، به اعتلای مبارزات سیاسی در ایران خدمت شایان کرده است.<sup>۴۳</sup> و سخن کوتاه، از سازمان فداییان خلق (اکثریت)، سیمای مظلومی را به تصویر می‌کشد که در کمال بی‌انصافی، مورد لجاجت و دشمنی سیاسی مخالفانش قرار گرفته است!

جالب‌تر از همه این جاست که ن.ح علاوه بر آسمان و ریسمان کردن برای یافتن مقصر یا مقصرانی برای خطاهای سیاسی سازمان اکثریت به یک کشف بدیع هم می‌رسد:

«فشار ناشی از سیاست انحرافی گذشته‌ی سازمان و نیز اتهاماتی که از سوی دیگر نیروها و سازمان‌های چپ انقلابی، مخالف و رقیب سازمان وارد می‌شد، بر دوش توده‌ی فعالان سازمان بود.»<sup>۴۴</sup> (تأکید از این قلم)

از توهمی به توهم دیگر

کاش ن. ح قبل از رفع اتهام از سازمان فداییان اکثریت، لااقل بخش‌هایی از اعترافات پیشین خودش را بازخوانی می‌کرد! تا به این درجه از تناقض‌گویی درنگند. ۴۵  
بی‌گمان اگر با آوردن اسناد مستند و موثق، مراتب همکاری سازمان فداییان خلق (اکثریت) و خیانتش را اثبات کنیم، فایده‌ای نخواهد داشت چون ن. ح همان استدلالی را پیش خواهد کشید که پیش‌تر در رابطه با حزب توده آورده بود:

«حزب گرچه بطور مستقیم در جهت تثبیت "بخش اصلی" حاکمیت

تلاش می‌کرد، اما قصد و انگیزه‌ی اصلی‌اش چیز دیگری بود... همراهی و

حمایت مستمر از حاکمیت برای حزب جنبه‌ی ابزار داشت...» (۲۹)

«هم‌آوایی»، حمایت، کمک به «شکوفایی» و «تعمیق» یک حاکمیت سرکوبگر، صرفاً «خطای سیاسی» نیست؛ بلکه یک «انتخاب آگاهانه‌ی سیاسی» است. می‌توان در تحلیل و ارزیابی از پایه‌های قدرت سرکوبگر به «خطا: رفت؛ اما چشم فرو بستن به جنایت و مساعدت و حمایت از آن، در هر شکل و بعدی، «مشارکت» در جنایت است. و امروز پس از چهل و پنج سال - که حقایق زیادی آشکار شده - جایی برای ابهام و انکار حقیقت نیست.

به قول برتولت برشت: «آن کس که حقیقت را نمی‌داند نادان است؛ و آن کس که

حقیقت را می‌داند و انکار می‌کند تبه‌کار است!»

## تصویر غلط

خاطرات ن. ح یک ویژگی برجسته دارد. او مدعی است که پس از سالها تعمق و تأمل، خطاهای سازمان فداییان اکثریت را کشف کرده و با جسارت و شجاعت، دست به نگارش آنها زده است. اما واقعیت چنین نیست! او در جریان فعالیت تشکیلاتی‌اش نیز شاهد خیلی از نادرستی‌ها بود ولی به دلیل «ایدئولوژی‌زدگی»، سکوت برگزیده بود! ۴۶

«در گذشته من غالباً در برابر خطاها... کوتاه نمی‌آمدم و تا درگیری و مجادله

شدید و پرخاش‌گری پیش می‌رفتم... بعد از جهت‌گیری روشن‌تر در اتخاذ مشی

سیاسی حمایتی جمهوری اسلامی... می‌کوشیدم برخوردهایم را در نشست‌های کمیته

ی مرکزی با دقت کنترل کرده و ... برخوردهای معقولانه... داشته باشیم. این حالت موجب نوعی محافظه‌کاری فلج‌کننده در من شده بود. برخوردهای شدید من حالا جای خود را به احتیاط‌های محافظه‌کارانه و حتی ترس خفه‌کننده داده بود»<sup>۴۷</sup>

سکوت ن.ح زمانی شکسته می‌شود که بسیاری از کادرها و اعضای سازمان فداییان اکثریت، در کنگره‌ی سال ۱۳۶۹ در آلمان، همین خطاها و اشتباهات را به بحث گذاشته و در کتابی تحت عنوان «کتاب کنگره» انتشار داده بودند!<sup>۴۸</sup> این در حالیست که خاطرات ن.ح با یک تأخیر زمانی بسیار طولانی علنی شدند: جلد اول در سال ۱۳۸۳ پس از حدود ۱۵ سال از خاتمه‌ی فعالیت تشکیلاتی در سازمان فدائیان (اکثریت) و جلد دوم بیش از سه دهه بعد از آن!

سکوت ن.ح از علنی کردن تجاربش از «سوسیالیسم واقعاً موجود» هم در سال ۲۰۲۳ صورت گرفت؛ یعنی ۳۲ سال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی:

«در کمال ناباوری می‌دیدم حرف‌ها و انتقادهایی را که درباره‌ی اتحاد شوروی می‌شنیدیم و گمان می‌کردیم دروغ است و کینه‌ورزی، واقعیت است... اصلاً انتظار نداشتم که شنیده‌ها و اطلاعات قبلی‌ام راجع به زندگی در اتحاد شوروی تا این اندازه و این چنین بی‌واسطه، حقیقت داشته باشد»<sup>۴۹</sup>

ن.ح اعتراف می‌کند که «هیچ‌یک از ما - رهبران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)- درباره‌ی اتحاد شوروی و وضعیت واقعی آن کشور اطلاع و آگاهی روشنی نداشتیم؛ دقیق‌تر بگویم تصور روشنی از وضعیت واقعی اتحاد شوروی نداشتیم» (جلد دوم، ص ۷) بعد یقه‌ی رهبران حزب توده را می‌گیرد که چرا به‌رغم زندگی در شوروی و شناخت از آن جامعه، اطلاعات لازم و مکفی را در اختیار آنان نگذاشتند:

«بیشتر رهبران حزب توده سالیان دراز در اتحاد شوروی... زندگی کرده بودند اما... کم‌ترین اطلاعی از وضعیت واقعی اتحاد شوروی... به ملت ایران و به جنبش چپ کشور ارائه نکردند... به این ترتیب ناخواسته و بیشتر خواسته، بر توهم ما - رهبران سازمان - نسبت به اتحاد شوروی دامن زدند»<sup>۵۰</sup>

با این حال ن.ح نه تنها هیچ نقدی را متوجه سکوت سه‌دهه‌ای خودش نمی‌کند، بلکه از اظهار یک عذرخواهی ساده به هواداران سابق سازمان اکثریت دریغ می‌کند؛

از توهمی به توهم دیگر

هم‌آنانی که پشت این رهبران ناآگاه و بی‌خبر از حقایق «سوسیالیسم واقعاً موجود» به سینه‌زنی برای بلوک سوسیالیستی پرداختند و حتی جان خود را در این راه باختند.

## تجارب سفر به شوروی

این بخش چیز زیادی - لاقلاً برای این قلم - برای نقد و بررسی ندارد. شاید برای کسانی که درباره‌ی ماهیت شوروی سابق توهم داشتند و آن را «سوسیالیسم واقعاً موجود» می‌پنداشتند، آموزنده باشد. به‌ویژه بخشی که به قلم همسر ن.ح (ناهدید قاجار) نوشته شده و به خاطرات او از بستری شدن در زایشگاه و بیمارستان کودکان تاشکند مربوط می‌شود:

«... این‌ها فقط مقامات و مسئولان و پرستاران بخش نبودند. این زنان همان مردم عادی برآمده‌ی "سوسیالیسم عملاً موجود" بودند که بنا به ادعای رهبران این کشور "انسان طراز نوین" معرفی می‌شدند. ناراحتی من از پرستاران و کارکنان بیمارستان بود که هیچ اخلاق و انسانیتی در رفتارشان نمی‌دیدم... اصلاً انتظار چنین رفتار و برخورد‌هایی را نداشتم... دلیل آن همه رفتار غیرانسانی که بر من روا داشتند چه بود؟ بعدها در تجربه‌ی زندگی در تاشکند توانستیم به‌گفته این مسایل پی ببریم... [من] خودم را با افتخار تمام کمونیست معرفی می‌کردم... فکر نمی‌کردم... این عنوان چیز ناپسندی در جامعه باشد... [و] مردم از آن بیزار باشند. واقعیت این است که بیشتر مردم، حزب کمونیست را حزب ستم‌گران، فاسدان، دزدان و رشوه‌خواران می‌شناختند... این بود رمز برخورد سرد و منفی... آنان مرا "سفارشی" و وابسته به حزب و حکومت تصور می‌کردند.»<sup>۵۱</sup>

به این معنی اقامت حدود هفت ساله‌ی ن.ح و همسرش در شوروی سابق، چشمان بسته‌ی آنان را به واقعیات «سوسیالیسم واقعاً موجود» گشود؛ هر چند که تا دهه‌ها راجع به این حقایق لب‌ازل‌ب و نکرند تا مبادا مجبور شوند نقدی به گذشته‌ی توهم‌آلود خود راجع به «جامعه‌ی ایده‌آل» شان بر زبان بیاورند!

## جمع‌بندی

- ن. ح به مدت ۱۲ سال (۵۷ تا ۶۹) عهده‌دار مسئولیت‌های مختلف تشکیلاتی در سازمان فدائیان (اکثریت) بود؛ و به ادعای خودش، بیش از نیم‌قرن را صرف تجزیه و تحلیل رخ‌دادهایی کرد که به‌ویژه در این روزها گذشتند. با این همه نتیجه‌ی کار وی در نگارش خاطراتش، لاقلاً برای این قلم، رضایت‌بخش نبود. پُرگویی، روده‌درازی و تکرار نقل‌قول‌های دست‌چندم واقعاً کسالت‌بار و بسیار خسته‌کننده هستند.
- در عین حال، لاقلاً این قلم دائماً در یک سردرگمی آزاردهنده قرار داشت چون نمی‌دانست ن.ح خاطره می‌نویسد، تاریخ می‌نگارد<sup>۵۲</sup> یا تحلیل سیاسی می‌کند؟<sup>۵۳ ۵۴</sup>
- اثر ن.ح - در مجموع - حرف تازه یا سند بدیع و روشن‌گرانه‌ای ارائه نمی‌کند.
- پیام ن.ح در روزهای سرنوشت‌ساز پیش‌رو، بهتر و بیشتر فهمیده می‌شود. در این روزها، تلاش زیادی در جریان است تا گفتمان سوسیالیستی، کارگری و انقلابی را رؤیایها و آرزوهای مشتی جوانِ ماجراجو و کم‌اطلاع جلوه‌دهند که امتحانش را پیش‌تر پس داده و واهی بودنش را تجربه کرده‌است!
- چپ ناسیونالیست و پوپولیستِ خلقی - که با ژست «کمونیستی» عرض اندام کرد- ربطی به سوسیالیسم انقلابی نداشته و ندارد. تلاش این گرایش برای توجیه همکاری‌های گذشته‌اش با عقب‌مانده‌ترین اقشار اجتماعی و سیاسی نیز در قلب تاریخ ثبت است و با توجیهات این‌چنینی از خاطره‌ها زدوده نمی‌شود.

---

<sup>۱</sup> در اواخر فروردین ۱۳۵۰، از ائتلاف دو گروه کوچک چریکی مارکسیستی، تشکیلاتی تحت نام «چریکهای فدایی خلق» به‌وجود آمد. گروه امیرپرویز پویان که از جمله مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی عضو بودند و گروه جنگل که از جمله غفور حسن‌پور، علی اکبر صفایی فراهانی، محمد صفاری

## از توهمی به توهم دیگر

آشتیانی، حمید اشرف، اسکندر صادقی نژاد و عباس سورکی عضو ش بودند. مدت کوتاهی پس از تشکیل چخچ، نام «سازمان» به اول اسم تشکیلات و ایران به آخر آن اضافه شد و به این ترتیب، اسم تشکیلات «سازمان چریکهای فدایی خلق ایران» -سجفخا- شد. «چریک» ها، کلمه‌ی «فدایی» را برگزیده بودند، چون که برای رهایی سرزمین شان، حاضر به «فدا» کردن جان شان بودند (سفر با بال‌های آرزو»، نقی حمیدیان، نسخه‌ی اینترنتی ۲۰۱۲، ص ۱۰۹). منظور آنها از «خلق» نیز بخشی از ملت بود «که از طبقات و قشرهای حاکمه مرتجع و محافظه کار و ممتاز جوامع سرمایه‌داری جدا بود و منافع‌اش با این طبقات و قشرها در تضاد قرار داشت» («برخی مسایل حد انقلاب ایران»، احسان طبری، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸، جلد دوم). به عبارت بهتر آنها «خلق» را کارگران، دهقانان، خرده‌بورژواها و آن‌دسته از بورژواهای وطنی می‌دانستند که جزو وابسته‌گان سلطنت نبودند. بنیان‌گذاران سجفخا، عموماً جوانان تحصیل‌کرده‌ای بودند که رژیم استبدادی شاه را دست‌نشانده‌ی امپریالیسم آمریکا تلقی می‌کردند و آن را بزرگ‌ترین مانع بر سر راه خیزش توده‌ها می‌دانستند. ارزیابی تشکیلات شان این بود که توده‌ی مردم در شرایط رضا و تمکین به سر می‌برد؛ بر اساس همین استدلال نیز بود که «به‌طور اراده‌گرایانه به نظریه‌ی فعال کردن توده‌های وسیع مردم روی آورد» («سفر با بال‌های آرزو»، نقی حمیدیان، نسخه اینترنتی، ص ۵۲) این مواضع بعدها با شعار «مبارزه‌ی مسلحانه؛ هم استراتژی و هم تاکتیک» صورت‌بندی شد. مبارزه یا به‌قولی «تبلیغ مسلحانه»، از طریق انجام ترور شخصیت‌های وابسته به رژیم و همچنین حمله به مراکز نظامی شاه به پیش برده شد. اما خیلی زود، تشکیلات سجفخا لو رفت و تقریباً بخش اعظم اعضای آن کشته و یا دستگیر شدند.

<sup>۲</sup> بخش‌هایی از صحبت‌های یکی از اعضای سجفخا در کنگره‌ی سازمان اکثریت به اندازه‌ی کافی گویاست: «تا پیش از انقلاب بهمین... سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران... دارای یک مرکز رهبری بسیار کوچک بود که مرکزیت نامیده می‌شد... با مرگ حمید اشرف ۹۰ درصد تاریخ سازمان وفات پیدا کرد چون اطلاعات در سر رفیق بود و نانوشته. در چنین شرایطی، در طول سال‌های پیش از انقلاب بهمین، سه بار مرکزیت سازمان تقریباً به‌طور کامل نابود شد... تا پایان سال ۵۵، به‌جز تنی چند که در زندان یا خارج بودند، همه‌ی کادرهای پرتجربیه‌ی سازمان کشته شدند. در ادامه‌ی این فجایع، اکثر واحدهای سازمان متلاشی شد. در سال ۱۳۵۶ مجموعه‌ی نیروهای سازمان پر عظمت چریک‌ها را اگر جمع می‌کردید به زحمت نصف این ردیف (اشاره به یک ردیف از نمایندگان حاضر در جلسه) را پُر می‌کرد. تا نیمه‌ی سال ۵۷، آنچه از سازمان مانده بود کمتر از ده تیم بود که مسئولیت آن بردوش سه، چهار نفر از اعضای معمولی و کم‌تجربیه‌ی سازمان بود... حال رقفاً به دوازده سال پیش برگردند. این رهبران را در ذهن مجسم کنند ببینند این‌ها با چه تجربه‌ای می‌خواستند ده‌ها هزار نفر را هدایت کنند؟ (به نقل از کتاب کنگره، اسناد، مباحثات و طرح‌های پیشنهادی در نخستین کنگره‌ی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)، مرداد ۱۳۶۹ (نشر در اردیبهشت ۱۳۷۱)، برداشت از سخنرانی فرج‌الله ممینی، ص ۱۵ و ۱۶.

<sup>۳</sup> این عنوانی است که ن.ج. برای فصل چهاردهم جلد دوم (ص ۲۹۱) انتخاب کرده است.

<sup>۴</sup> شامل جنبش مشروطه‌ی اول (۱۹۰۶ م.، ۱۲۸۵ هـ.ش) که نخستین تحول بورژوا-دموکراتیک در قاره‌ی آسیا بود. در ادامه، شاهد جنبش مشروطه‌ی دوم (تا ۱۹۲۰ م.، ۱۲۹۹ هـ.ش)، بودیم که در سال‌های پایانی با الهام از انقلاب اکتبر روی داد و با کودتای رضاخان سرکوب شد. به عبارت دیگر، تقریباً حدود ۱۵ سالی که به‌نام جنبش مشروطه ثبت شده و دربرگیرنده‌ی دو قیام و نهضت بزرگ بود. در نهایت نیز شاهد قیام بهمن (۱۹۷۹ م.، ۱۳۵۷ هـ.ش) بودیم.

<sup>۵</sup> «به‌راستی چرا نیروهای چپ و کلیه نیروهایی که با حاکمیت روحانیون و متحدان بازاری آنان مخالف بودند، قادر به درک عمق فاجعه‌ای که ملت ایران را ... به کام خود فرو می‌برد، نشدند؟ این نیروها با اتخاذ کدام مواضع و روش‌ها و با کدام اقدامات و تاکتیک‌ها و یا استراتژی‌های سیاسی – هرچند ناخواسته و نادانسته – به سلطه‌ی روحانیون سنتی حاکم یاری رساندند؟» جلد اول، ص ۱۸۷

<sup>۶</sup> در واقع ن.ح در سیمای سربازی ظاهر می‌شود که از یک جنگ ناکام و خونین به پشت جبهه بازگشته و عزم جزم کرده تا انتقام این شکست را نه تنها از مارکسیسم و انقلابی‌گری، بلکه از هر نوع ایدئولوژی – به‌غیر از ایدئولوژی مورد باور امروزش! – بگیرد. او مصمم است تا انقلاب را افراط، خشونت، استبداد و انهدام معرفی کند و نسل جوان را متقاعد سازد که از انقلاب روی برتابد، به موج اصلاحات بپیوندد و این رویکرد «متمدانانه» را به‌عنوان نتیجه‌ی تجربی دو دهه فعالیت چریکی و بیش از سه دهه «بازبینی تئوریک»، از وی بپذیرد:

«من طی تمام این سال‌های طولانی در عمل و حتی در نظر به اصل اساسی دموکراسی و آزادی پشت کرده و یا آن‌را بسیار دست‌کم گرفته بودم. برای من موضوع عدالت اجتماعی و تعصبات تشکیلاتی بر هر اصل دیگری تقدم داشت. بعد از یک سال جدایی از سازمان، رسوبات این سفر طولانی را از خود زدودم و در نتیجه از انقلابی‌گری عقیدتی و عملی ... وداع گفتم... ما در دورانی زندگی می‌کنیم که دیگر ایدئولوژی‌ها قادر به توضیح و تبیین همه وجوه تغییر و تحول جهان پیچیده کنونی نیستند. ... زمانه، زمانه‌ی تنوع و پلورالیسم، همزیستی مسالمت‌آمیز و متمدانانه افکار و آگاهی‌ها و فرهنگ‌های متفاوت و تلاش متحد و پیگیر در راه براندازی استبداد، فقر و عقب ماندگی در جامعه‌ای دموکراتیک است. لذا همه‌ی آن‌ها که عمر خود را وقف مبارزه‌ی سیاسی از منظر تعصب مسلکی و ایدئولوژی (هر ایدئولوژی‌ای فرق نمی‌کند)، کرده‌اند، می‌توانند، وجود خود را در آن چه که من از سر گذرانده‌ام، به نحوی و یا به شکلی بازیابند.» جلد اول، ص ۱۲.

<sup>۷</sup> جلد اول، ص ۴۰۸

<sup>۸</sup> همانجا

<sup>۹</sup> «خبر عجیبی نظرم را جلب کرد: "حمله مسلحانه به پاسگاه ژاندارمری سپاهکل!" این خبر... در برخی از روزنامه‌های آن زمان چاپ شده بود... مطمئن بودیم این عمل حاصل فعالیت گروه‌ها و سازمان‌های دیگری است.» (جلد اول، نسخه اینترنتی، ص ۹۵)

<sup>۱۰</sup> پس از متلاشی شدن بخش شهری (گروه حمید اشرف) صفایی فراهانی فرماندهی تیم جنگل را به‌عهده گرفت و حمله به یک پاسگاه ژاندارمری در سپاهکل را سازمان‌دهی کرد. (جلد اول، ص ۹۴) هدف

## از توهمی به توهم دیگر

از این حمله (۱۹ بهمن ۱۳۴۹) دسترسی به اسلحه و مهمات و نیز شکستن سلطه‌ی سیاسی ادعایی رژیم پهلوی بود. در جریان این حمله دو چریک در محل در جریان درگیری‌ها کشته و ۱۳ نفر دستگیر و پس از سه هفته اعدام شدند. نام این ۱۵ تن از این قرار است: شجاع الدین مشیدی، محمد رحیم سماعی، اسماعیل معینی عراقی، جلیل انفرادی، ناصر سیف دلیل صفائی، هوشنگ نیری، علی اکبر صفائی فراهانی، محمد علی محدث قندچی، هادی بنده خدا لنگرودی، عباس دانش بهزادی، محمد هادی فاضلی، احمد فرهودی، اسکندر رحیمی مسچی، (این فاصله را نمی توانم بردارم. خط بعدی به این خط نمی چسبد) غفور حسن پور اصیل و محمد مهدی اسحاقی.

۱۱ «در یکی از روزهای تیر ماه، چنگیز قبادی، مهربان ابراهیمی (همسر چنگیز)، بهرام قبادی و محمد علی پرتوی در جریان شناسائی از (این فاصله را نمی توانم بردارم. خط بعدی به این خط نمی چسبد) بیراهه‌های ورودی به جنگل‌های نزدیک نوشهر مورد سوءظن قرار گرفته و به عنوان مشکوک بازداشت و با ماشین خودشان به ساری منتقل می‌شوند. بعد از تماس با تهران قرار می‌شود آنها را برای تحقیقات بیشتر به تهران بفرستند. به جز چنگیز که رانندگی ماشین را بر عهده داشت به بقیه دست‌بند زده و با دو مأمور مسلح ساواک به سوی تهران روانه می‌کنند. هنوز چند کیلومتر از ساری دور نشده بودند که چنگیز بر سرعت ماشین می‌افزاید و ضمن تهدید مأموران بدون معطلی ماشین را چپ می‌کند. ماشین با چند غلت در مزرعه مجاور جاده واژگون می‌شود. در جریان این حادثه چنگیز و مهربان از تاریکی شب استفاده کرده هر یک جداگانه فرار و خود را به تهران می‌رسانند. اما بهرام قبادی و محمد علی پرتوی که مورد اصابت گلوله قرار گرفته و زخمی شده بودند نتوانستند فرار کنند.» جلد اول، نسخه اینترنتی، ص ۱۰۶

این ماجرا از جمله توسط بهرام قبادی، در نوشته‌ای تحت عنوان «آدم‌های سیاسی» در سال ۱۴۰۰ به تفصیل شرح داده شد. (متأسفانه لینک نسخه‌ی اینترنتی‌اش را که از طرف نویسنده در دسترس همگان گذاشته شده، نمی‌یابم). ضمناً در خاطران نازلی پرتوی - آن هم به نقل از برادرش - دهه‌ها بعد منتشر شد. [لینک دسترسی](#)، ص ۴

۱۲ بیژن جزنی در ۱۷ بهمن ۱۳۴۶ دستگیر شد و در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین تیرباران شد. ن.ح در جلد اول خاطراتش (ص ۱۵۹) می‌نویسد: «متأسفانه برای من شانس دیدار با بیژن جزنی دست نداد.»

۱۳ به ادعای ن.ح او پس از خلاصی از زندان (سال ۵۷) تا ۱۳۶۹ در سازمان اکثریت فعالیت داشت (جلد دوم، ص ۷)

۱۴ نمونه‌ی روشن این مدعا پیوست دوم، «تجربه‌ی دیگر» (جلد دوم، ص ۹-۵۰۵) است که به حکایات یک فرد ناشناس از نخستین روزهای اقامتش در تاشکند اختصاص دارد. معلوم نیست یک نوشته‌ی بی‌نام چگونه می‌تواند با خواننده ارتباط برقرار کند و به عنوان یک سند در پیوست مورد استفاده قرار گیرد.

نمونه‌ی دیگر، فصل ۸، جلد دوم است: «برای نوشتن این بخش به چند نفر از رفقا مراجعه کردم... فقط یکی از آنها (که مایل نیست نامش برده شود) به تقاضایم پاسخ مثبت داد و نظراتش را در چند صفحه برایم نوشت.» ۱۸۲. خواننده چگونه می‌تواند به گفته‌ها اعتماد کند؟ بر اساس چه سندی باید حرف‌های او را بپذیرد و ...

<sup>۱۵</sup> «مهم‌ترین مسئله‌ای که ذهن بسیاری را اشغال کرده بود این بود که در مقابل روحانیون و حاکمان جدید چه موضع و سیاستی باید در پیش گرفت.» جلد اول، ص ۲۴۳

<sup>۱۶</sup> همانجا، ص ۲۵۳

<sup>۱۷</sup> همانجا، ص ۳۳۴

<sup>۱۸</sup> کار، سال دوم، شماره ۵۹، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۲. [لینک دسترسی](#) به این شماره.

<sup>۱۹</sup> جلد اول، ص ۳۶۵

<sup>۲۰</sup> جلد اول، ص ۴۰۰. توضیح: [لینک دسترسی](#) به سند این شعار در نشریه‌ی کار، ارگان سراسری چریک‌های فدایی خلق ایران (اکثریت)، چهارشنبه ۹ مهر ماه، ۱۳۵۹، ص ۸.

<sup>۲۱</sup> «بعد از پنوم وسیع مهرماه ۵۸ تقاضای استعفای من پذیرفته نشد. من نیز بدون اعتراضی به کار در رهبری سازمان ادامه دادم اما از آن پس به تدریج در وضعیت بحرانی فزاینده و سنگینی فرو رفتم. در جریان توجه بیشتر به اوضاع سیاسی کشور و آرایش نیروها و توازن قوای سیاسی حاکم و غیره و تلاش برای یافتن پاسخ‌های درست و تنظیم حرکت سیاسی سازمان، به تدریج به استنتاج‌های متفاوت و حتا متضادی کشیده می‌شدم که پذیرش آنها تناقضاتی جدی در سیستم فکری و نظریات و اعتقاداتم ایجاد می‌کرد. و چون این استنتاج‌ها به نحو بارزی به سوی توجیه و قبول ضمنی جناح واپسگرای حاکم میل می‌کرد، تناقض درونی‌ام به مراتب پیچیده‌تر می‌شد. این وضعیت، فشارهای روحی و عصبی شدیدی در من به وجود می‌آورد... (ص ۳۷۸) در تمام انشعاب‌های سیاسی و تشکیلاتی با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بودم. در یکی دو سه سال بعد از انقلاب، خسته از بی‌ثباتی سیاسی، کورسوکنان در جستجوی یافتن یک مشی و برنامه‌ی سیاسی استوار، مشی سیاسی حزب توده و کم‌وبیش نظریات اعتقادی این حزب را به همراهی سازمان، پاسخ‌گوی چراهای خود یافتم و به اصطلاح در راه وحدت با این حزب قرار گرفتم.» جلد اول، ص ۱۱

<sup>۲۲</sup> «فدائیان از همان ابتدا بخش‌هایی از مردم با گرایشات سکولار... را که بلافاصله از روحانیون روی گرداندند، به خود جلب کرده بودند. اما تغییر تدریجی مواضع فدائیان بعد از سقوط دولت موقت و سپس وقوع انشعاب... شکاف بزرگی در پایه‌های اجتماعی فدائیان به وجود آورد... در نتیجه اعتماد و امید بخش قابل ملاحظه‌ای از علاقمندان سیاسی سازمان به‌طور جدی ضعیف شد.» جلد اول، ص ۳۸۸

<sup>۲۳</sup> جلد دوم، ص ۱۲۵

<sup>۲۴</sup> «گرایش برای وحدت... با مخالفت کیانوری و کمیته مرکزی حزب [توده] روبرو شد. کیانوری با وحدت دو سازمان مخالف نبود بلکه با یکی شدن در آن شرایط زمانی مخالف بود و آن را به مصلحت نمی‌دانست. او در جلسه‌ی گفت: لزومی ندارد همه‌ی تخم‌مرغ‌هایمان را در یک سبد بگذاریم. بگذارید

## از توهمی به توهم دیگر

دو سازمان بمانیم. اگر به ما حمله کردند شما می مانید و ادامه می دهید و اگر شما را زدند، ما ادامه می دهیم!» جلد دوم، ص ۵۶

<sup>۲۵</sup> «... خطای سازمان در نادیده گرفتن و یا کم رنگ نمایاندن شکنجه ها و قاطع نبودن علیه هرگونه شکنجه و جنایت در زندانهای جمهوری اسلامی و اعدام های دسته جمعی، سلب آزادی و زیر پا گذاردن مستمر همان قانون اساسی جمهوری اسلامی نهفته بود. کم رنگ کردن اختناق فراینده و همه جانبه ... و ادامه ی حملات سیاسی و تبلیغاتی علیه لیبرالیسم و لیبرال ها و ... خطاهای بزرگ سازمان اکثریت را تشکیل می دادند. خطا در اتخاذ مواضع سیاسی نادقیق و دوپهلوی و بسیاری از موضع گیری های نسنجیده و متوهم و یک سوپه ی سازمان بود. خلاصه خطای اساسی سازمان، اتخاذ سیاست و استراتژی تعمیق «انقلاب» و «شکوفایی جمهوری اسلامی» بود.» جلد اول، ص ۴۰۸

<sup>۲۶</sup> «در رهبری سازمان اصولاً صاحب نظر سیاسی وجود نداشت که با کار و مطالعه منظم شخصی همراه با فاکت و استنادات ضروری طرح یا پیشنهادی ارایه نماید.» جلد اول، ص ۳۷۳

<sup>۲۷</sup> «برای پاسخ گویی به این مسئولیت از آگاهی و بینایی و دانشی در حد لازم برخوردار نبودم... در واقع همه مان با تفاوت های معینی در زمینه ی نوشتن و فرمول بندی کردن و یا حرف زدن در یک بساط محدود و کم مایه ای قرار داشتیم. حتا ما خود به این ناتوانی خویش نیز با خبر بودیم.» جلد اول، ص ۳۴۷

<sup>۲۸</sup> «نه می شد با بینش گذشته ی سازمان با مسایل پیچیده سیاسی برخورد کرد و نه می شد ظرف مدت کوتاهی به بینش و تفکر خلاق دست یافت... نداشتن مبانی و کارپایه های تفوریک صحیح در برخورد با مسایل انقلاب و جنبش، اگر نگوییم برای همه بلکه برای بخش اعظم نیروهای سازمان کاملاً ناروشن بود... اتخاذ مواضع سیاسی صحیح نسبت به حاکمیت دوگانه دولت موقت و روحانیون سنتی به اتکای دانش و گنجینه تئوریک و تجربیات اندک مان اگر نگوئیم محال دست کم بسیار دشوار بود.» جلد اول، ص

۲۵۴

<sup>۲۹</sup> جلد اول، ص ۲۲۶<sup>۳۰</sup> جلد اول، ص ۴۹۰<sup>۳۱</sup> جلد اول، ص ۲۴۶<sup>۳۲</sup> جلد اول، ص ۲۲۵<sup>۳۳</sup> جلد اول، ص ۳۶ و ۱۸۷ و ۴۵۹ و ص ۲۵۴<sup>۳۴</sup> جلد اول، ص ۳۳۶ و ص ۳۴۸<sup>۳۵</sup> جلد اول، ص ۲۴۶

<sup>۳۶</sup> «ما خواستار شدت عمل کامل علیه سران و عوامل رژیم سابق بودیم... اعدام ها ادامه یافت... ما نیز بدون هیچ دغدغه و تأملی از آن پشتیبانی کردیم.» جلد اول، ص ۲۴۹

<sup>۳۷</sup> «از نظر سازمان ارتش همواره کانون خطر بود. و در عوض سپاه پاسداران که در اوج قیام به طور خودجوش از صفوف مردم به وجود آمده بود، با وجود سرکوبگری و موضع ضدآزادی های سیاسی اش،

از وجهه مردمی و ضدامپریالیستی برخوردار بود. سازمان در موضع‌گیری‌های خود می‌کوشید بر نقش و موقعیت سپاه در مقابل ارتش بیفزاید.» جلد اول، ص ۴۰۰

<sup>۳۸</sup> «توان‌مندی و مهارت روحانیون در برانگیختن روحیات و احساسات مردم با شیوه‌ها و تجارب چند صد ساله، سهم قابل‌توجهی در تغییر اهداف انقلاب داشته است.» جلد اول، ص ۲۲۱

<sup>۳۹</sup> «از مجموعه لشکرهای شکست خورده، آنهایی که سهم بیشتری در تشدید و تثبیت استبداد داشتند به‌جای فهم علت اصلی شکست خود و پاسخ‌گو شدن به اشتباهات سهمگین سیاسی و عملی رهبران خود، با هزاران تن قربانی اعضای خود، سازمان اکثریت را به صرف داشتن آن سیاست نادرست و به کلی بی‌نمر و در عین حال خطرناک که چیزی جز بازی با حیثیت سیاسی تک‌نک اعضای آن نبود، مقصر معرفی کردند. و بدتر از آن، قضاوت‌های استنباطی و تحلیلی خود را جایگزین قضاوت‌های استنادی و مستدل کردند! و متأسفانه با این پیش‌داوری‌ها احکام نهایی را آن هم یکطرفه صادر کردند (جلد اول، ص ۴۵۱)... با همه این‌ها مجموع خطاهای سازمان در برابر خطاهای وحشتناک ناشی از درپیش گرفتن سیاست‌های تهاجمی مسلحانه و ترور و سرکوب‌ها و جنایت‌های گسترده و حاکم شدن شرایط وحشت بر کشور در حکم هیچ‌اند. (همانجا، ص ۴۰۶)... اما سیاست سازمان در آن زمان جدا از خطاهای فاحش و ارزیابی‌های نادرست از نیروهای حاکم، به‌هیچ‌وجه با سیاست و عملکرد ویران‌گرانه‌ی سازمان مجاهدین و دیگران در آن زمان قابل‌قیاس نیست. (ص ۴۰۸)... بنابراین در برقراری سلطه‌ی ترور و وحشت چندین ساله بر کشور، نیروهای برانداز به تنهایی خود یک‌طرف ماجرا بودند و به همین نسبت مسئولیت بر عهده آنان هم هست. (ص ۴۰۷)»

<sup>۴۰</sup> «ادعای همکاری برای سرکوب نیروهای انقلابی ضدحکومتی... سیاست رسمی سازمان نبود... با این که سیاست و برنامه سازمان اکثریت در آن زمان کاملاً نادرست و انحرافی بود اما اتهام همکاری امنیتی و عملیاتی صرفاً اتهامی بیش نیست... میان سازمان و حاکمیت هیچ‌گاه اتحاد یا ائتلاف و حتی کوچک‌ترین همکاری به‌وجود نیامد.» جلد اول، ص ۴۵۱

<sup>۴۱</sup> «مخالفان سیاست آن سال‌های سازمان، به‌جای نشان دادن موارد و شواهد مشخص، سیاست سازمان را مبنای قضاوت و نتیجه‌گیری‌های حقوقی و قضایی قرار می‌دهند. آنان مواردی از حمایت سیاسی و مطبوعاتی از برخی خشونت‌ها و سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی علیه نیروهای انقلابی آن زمان و مقالات و اظهارنظرهایی از برخی رهبران وقت سازمان مانند فرخ نگهدار و جمشید طاهری‌پور و بعضی دیگر را مورد استناد قرار می‌دهند. به مقالات مندرج در نشریه‌ی «کار» آن سال‌ها که در موارد معینی صراحت به سرکوب رهبران مجاهد و تروریست و خائن نامیدن آنان و بنی‌صدر و جریان‌های سیاسی لیبرال و محکومیت امیرانظام و احزاب مسلح در کردستان و گروه رنجبران و سرداران... اختصاص دارد اشاره می‌کنند و همه‌ی این‌ها را دلایل کافی برای طرح اتهامات جنایی علیه سازمان اکثریت می‌دانند. به این ترتیب مواضع تبلیغاتی و انتشاراتی را با همه‌ی تصمیمات سیاسی و عملی رهبری و این یکی را نیز با همه‌ی تصمیمات تشکیلاتی یکسان می‌انگارند. در شرایط اختناق فزاینده و... نمی‌توان تمام مقالات و نوشته‌های نشریه‌ی کار را عیناً مواضع حقیقی و قطعی سازمان تلقی کرد.

ملاحظات سیاسی، مانورهای حرفه‌ای تبلیغاتی و ژورنالیستی، مصلحت‌ها - مصلحت نادلخواه و تحمیلی - و حتی بی‌اطلاعی و بی‌تجربه‌گی به‌وضوح در بروز خطاها دخیل بودند... بنابراین نمی‌توان همه‌ی مقالات و نوشته‌های نشریه‌ی کار و اظهارنظرهای خاص را صرفاً انعکاس مواضع حقیقی رهبری دانست و از همه مهم‌تر نمی‌توان مشی سیاسی نادرست سازمان را جرم جنایی تلقی کرد و آن را هم جنایت مسلم و اثبات شده دانست.» جلد اول، ص ۴۰۴. تأکیدات از این قلم است.

۴۲ «نقد مواضع سیاسی یک سازمان و یا فرد سیاسی، باید نقدی از دیدگاه‌ها، عمل‌کردها و روش‌های سیاسی باشد. چنین نقدی چنانچه مبانی و بنیادهای نظری و ایدئولوژیکی را دربرگیرد، تبدیل به یک نقد همه‌جانبه و بنیادی می‌شود. سازمان اکثریت در آن زمان که من عضو رهبری آن بودم، خود به چنین نقدی از سیاست و عملکرد (نه مبانی نظری و ایدئولوژیکی) خود دست زد... پلنوم وسیع کمیته‌ی مرکزی با هدف اصلی نقد و بررسی خطاهای سیاسی و عملی سازمان در فروردین سال ۱۳۵۹ در شهر تاشکند تشکیل شد... این سازمان موضوع نقد و بررسی سیاست و عملکرد رهبری خود را بار دیگر در نخستین کنگره‌ی سازمان که در تابستان سال ۶۹ در آلمان برگزار شد... مورد بررسی و انتقاد قرار داد... کنگره پس از نقد و انتقاداتی که از سوی اکثریت قاطع نمایندگان با شرکت فعال و مستقیم آنان انجام گرفت کادر رهبری وقت سازمان را مسئول اصلی و مستقیم خطاها و اشتباهات و انحرافات سیاسی و عملی سازمان شناخته و از انتخاب مجدد تمامی اعضای هیئت سیاسی و هیئت دبیران و دبیر اول خودداری ورزید. چنین نقد و انتقاد کم‌سابقه‌ای هرگز در صفوف احزاب و سازمان‌های انقلابی ایران یا صورت نگرفته و یا به عمق و گستردگی آن نبود.» همانجا، ص ۴۰۵-۴۰۶

۴۳ واقعت این است که این سازمان اکثریت نبود که مبارزه‌ی سیاسی مدنی و قانونی را در ایران پایه‌گذاری کرد. سال‌ها پیش از آن حزب توده ایران، با همین شیوه‌ی سیاسی به مبارزه علیه شاه مشغول بود. سازمان چریک‌ها با نقد این مشی سیاسی به مبارزه‌ی چریکی، در واقع عقب‌گرد کرد و به سبک توده‌ای رو کرد!

۴۴ جلد دوم، ص ۱۸۵

۴۵ «به‌زعم سازمان "انقلاب در حال تداوم و تعمیق!" قرار داشت. اما کدام انقلاب؟! دیگر چیزی از انقلاب باقی نمانده بود (جلد اول، ص ۴۰۶ توضیح: پس اگر ضد انقلاب در حاکمیت بود و چیزی از انقلاب باقی نمانده بود، آیا معنای سیاست حمایتی، به معنی سرکوب انقلاب نبود؟)

... "شکوفایی" جمهوری اسلامی نیز چیزی جز تثبیت و تحکیم انحصاری این حاکمیت نبود (ص ۴۰۸)... از نظر سازمان، تقویت سپاه پاسداران... در راستای تعمیق انقلاب و تضعیف گرایشات لیبرالی قرار داشت. از این روی شعار "سپاه پاسداران را باید به سلاح سنگین مجهز شود" را ارائه کرد (ص ۴۰۰)... در این دوره سیاست سازمان نسبت به گروه‌های برانداز، از انتقاد غیرمستقیم و در موارد متعددی به انتقاد مستقیم و در پاره‌ای موارد در هم‌آوایی با رژیم، به افشاگری نسبت به عمل‌کرد آنها گرایش یافت. (ص ۴۰۰)... خطای رهبری سازمان در آن موارد و موضع‌گیری‌هایی است که به‌طور تشویق‌آمیزی به تأیید

سرکوب‌ها می‌پردازد و در نشریه‌ی کار، و در برخی موارد کاملاً یک‌طرفه، تنش و خشونت را به سود حاکمیت محکوم می‌کند. حاکمیتی که در زیرپا گذاشتن حقوق و آزادی‌های مشروع قانونی نیز کم‌ترین تعهدی از خود نشان نمی‌داد. (ص ۴۰۸)

۴۶ «موضوع از نظر من در این لحظه که این سطور را می‌نویسم برای خودم به طور جدی مطرح است. سؤال اینست که چرا و به چه دلیل سر به شورش زده و دست به افشاکاری نزدم و یا لاقبل به عنوان اعتراض از کار کناره‌گیری نکردم؟ من خود با همین سؤال که مسلماً سؤال خواننده نیز هست روبرو هستم! تنها جوابی که می‌توانم بدهم این است که آن دیوی که به جسم و جانم وارد شده و سراپای وجودم را در تسخیر خود داشت، آن اعتقاد ایدئولوژیکی که به آن عمیقاً باور پیدا کرده بودم و از همه بدتر آن سازمان و تشکیلات پرستی که صدها تن امثال من اسیر آن بودیم، همچون پرده‌ی ساتری میان من و واقعیت حائل شده بود. برای هر انسان ایدئولوژی‌زده و متعصبی انتظار برخورد مستقل و آزادانه با پدیده‌های حساس زندگی، انتظار بیهوده‌ای است.» (جلد اول، ص ۴۷۸)

۴۷ جلد اول، ص ۴۷۴

۴۸ کتاب کنگره، اسناد، مباحثات و طرح‌های پیشنهادی در نخستین کنگره‌ی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

۴۹ جلد دوم، ص ۳۶

۵۰ جلد دوم، ص ۸

۵۱ جلد دوم، ص ۴۹۵

۵۲ «قصدمن تاریخ‌نویسی نبوده و نیست... من تقریباً همه‌ی این کتاب مفصل را از حفظ و از خاطره‌ی خودم و برخی از دوستان بیرون کشیدم... همواره کوشیدم نوشته‌ی بیش از حد طولانی نشود. به همین دلیل به بسیاری از مسایل مهم اشاره‌ای نکردم و یا به‌اختصار از آنها گذشتم. در واقع مواردی که به آنها پرداختم، تابع نظر و تشخیص شخصی من بوده‌اند.» جلد اول ص ۵۰۶ و ۵۰۷.

۵۳ «من در این‌جا می‌کوشم... به مهم‌ترین علل و عوامل بروز انقلاب اسلامی و تسلط روحانیون سنتی بر آن اشاره کنم.» همانجا، ص ۱۸۸.

۵۴ «بعد از توضیح و تحلیل کلی از اوضاع انقلاب و وضعیت نیروهای شرکت‌کننده در آن، اکنون به شرح مهم‌ترین فرازهای سیر فکری سیاسی و عملی سازمان چریک‌های فدائی خلق و پراتیک مستقیم سیاسی‌ام پس از انقلاب می‌پردازم. مطالب آتی نه صرفاً اختصاص به خاطرات سیاسی دارد و نه به توضیح و تشریح نظری و تحلیلی محدود می‌شود و نه وقایع‌نگاری معمول است. البته تا آنجا که حافظه‌ام یاری کند جنبه‌های مختلف، بسته به مورد و ضرورت طرح خواهند شد. گاه رشته‌ی کلام به جزئیات کشیده می‌شود و گاه به مسایل نظری و گاه به وقایع‌نگاری می‌افتد.» جلد اول، ص ۲۲۹